



محمد دلاوری، زاده ۱۳۵۲، نویسنده، روزنامه‌نگار، مجری و مستندساز ایرانی است که توان و نگاه متفاوت او با ساخت برنامه

«سرفا جهت اطلاع» جریان‌ساز شد. این‌روند با تولید برنامه‌های مؤثر رسانه‌ای تداوم یافت اما به‌نظر می‌رسد این همه‌توان، خاستگاه و چهره کامل او نیست؛ میسر پیش‌روی دلاوری را باید در جای دیگری جست؛ در نوشتاری‌ها، کتاب‌ها و تعلقاتش به ایران و فرهنگ این سرزمین. گوشه‌های این نگاه را در کتاب «۹۷۶ روز در پس‌کوچه‌های اروپا» که به‌نوعی سفرنامه زندگی چهار ساله او در بلژیک به‌حساب می‌آید می‌توان یافت و مدالبته ناگفته‌های جذاب بسیاری هم هست که تنها با خواندن گفت‌وگوی علی‌اکبر عبدالعلی‌زاده با محمد دلاوری برای اولین‌بار در جام‌پلاس این هفته از آنها آگاه خواهید شد.



علی‌اکبر عبدالعلی‌زاده: گفت‌وگو با شما نسبت به مهمانان دیگر آسان‌تر است، چون اهل چالش هستید و... پس قصد دارید چالش کنید!

## آغاز اجلاس

## پیرغلامان حسینی

## بر مزار حاج قاسم

نمی‌دانم که می‌شود چالش کرد و خودمان گرفتار چالش نشویم! در جام‌پلاس رسم بر این است که از خاطره‌بازی با مهمانان شروع کنیم. شما در تهران متولد شدید؟

بله من متولد محله نظام‌آباد تهران هستم.

پدر هم که بازاری بودند و در بازار حجره داشتند؟

بازاری بله ولی کلمه حجره کلمه بردامنه‌ای است و طیف‌های مختلفی را دربر می‌گیرد؛ چون حجره می‌تواند چند صد متر باشد و می‌تواند مکانی کوچک باشد. حجره پدر از نوع کوچولوی آن بود که در بازار مسگرها زیر گذر لوملی صالح قرار داشت و پدر بنگدار لباس بودند.

پس شما بچه پولدار به حساب می‌آمدید؟

چون حجره پدر سایز کوچک بود نه، بچه پولدار نبودیم.

ولی کاسی در بازار در سایز کوچک آن هم خوب است.

آره، ولی پدر کمی سودانی بود و مثلاً سه ماه تابستان کلامازه را می‌پست و تمام آن سه ماه به شهرستان می‌رفتیم. زمانی هم که اینجا بودند، آن قدری وقت نمی‌گذاشتند، نمی‌دانم! ولی قطعاً ما پولدار نبودیم و وضعیت متوسطی داشتیم.

کسی که در حوزه فرهنگ کار می‌کند تصور این است که از بچگی درسخوان و کتابخوان بوده اما انگار درباره شما این موضوع طور دیگری رقم خورده است.

من خیلی کتابخوان بودم. البته چون خانواده ما همه اهل کسب‌وکار بودند، در خانه ما هم بیشتر از دو کتاب یعنی رساله آقای گلیایگانی و قرآن وجود نداشت. به‌قدری در این زمینه کمبود داشتیم که مثلاً اگر مادر سبزی می‌خرید، من روزنامه‌ای را که سبزی را در آن پیچیده بودند، چند بار می‌خواندم. کلاً خواندن را دوست داشتم و رساله‌ای را که به آن اشاره کردم چند بار خوانده بودم.

فرزند بزرگ خانواده بودید؟

نه من یک برادر و یک خواهر بزرگ‌تر و خواهر دیگری دارم که از من کوچک‌تر هستند. در این میان هم فقط من بودم که خیلی دلم می‌خواست از این کارها بکنم که اشاره کردم چیزی برای خواندن پیدا نمی‌شد ولی آرام‌آرام شروع کردم به گشتن و یک چیزهایی پیدا شد.

در مدرسه هم فرصت و موقعیتی در کتابخانه پیدا نمی‌شد که جوابگوی این نیاز باشد؟

این امر دیگر مربوط به اول و دوم دیستان است که من فقط در محیط خانه می‌کردم و هنوز حتی کوچه را هم کشف نکرده‌ام و از خانه بیرون نمی‌روم. ولی کمکم از کوچه بیرون آمدم و مثلاً سرگرمی‌ام این بود که تلویزیون گوش می‌کردم و تصنیف‌هایی را که بخش می‌شد، تند تند در دفترم می‌نوشتم.

دوره‌ای را می‌گویید که حافظ حافظ بوده‌اید!

آره و معمولاً این تندنویسی غلط و افتادگی داشت. برای همین دوباره که پخش می‌شد این نوشته‌ها را کامل می‌کردم. یادم هست که مادرم می‌گفت محمد چه کار می‌کنی! چرا این چیزها را می‌نویسی؟ جواب من این بود که می‌گفتم؛ مادرم! می‌خواهم اینها را حفظ کنم که از بین نروند. یعنی آن قدر بچه بودم که تصور می‌کردم اگر اینها را ثبت نکنم و ننویسم، آنها از بین می‌روند. تااین‌که قدم‌زنان از کوچه جداشدم و پایه خیابان گذاشتم. در خیابان نظام‌آباد یک دکه مطبوعاتی بود که کتاب و روزنامه و از این چیزها داشت. جلوتر رفتم و یک کتاب جلد مشکی کوچک که نظرم را جلب کرده بود برداشتم و زمانی که کتاب را ورق زدم با تعجب دیدم ای بابا! همه آن چیزهایی که در دفترم می‌نوشتم در این کتاب هست. برایم خیلی اعظمه عجیبی بود و درک نمی‌کردم چرا چیزی که من آن را با آن دقت و علاقه می‌نوشتم و جمع‌آوری می‌کردم، قبل از من توسط فرد دیگری جمع‌آوری شده‌است و تازه آنجا متوجه شدم که شخصی به نام حافظ وجود دارد و این کتاب هم کتاب حافظ است. آن را خریدم و بعد از آن کتاب همدم بچگی‌های من شد.

مهدی عباس‌نژاد، مسئول کمیته هماهنگی و بین‌الملل اجلاس پیرغلامان حسینی گفت؛ امسال شاهد برپایی اجلاس پیرغلامان از نهم تا یازدهم مرداد در کرمان هستیم. وی درباره حضور مهمانان این مراسم گفت؛ از شعرای آیینی تا پیرغلامان و مداحان مطرح کشور به کرمان اعزام خواهند شد. یک بخش هم حضور مهمانان خارجی از ۱۳ کشور و همچنین پیرغلامان و نمایندگان شان از استان‌های مختلف کشور است.

عباس‌نژاد اظهار کرد؛ مراسم افتتاحیه سه‌شنبه در گلزار شهدای کرمان، مجاور مقبره حاج‌قاسم سلیمانی پس از نماز جماعت صورت خواهد گرفت. در روز چهارشنبه نیز مراسم‌های آیینی با استفاده از ظرفیت‌های استانی و بین‌المللی با حضور مسئولان کشوری و لشکری برپا می‌شود. وی درباره جزئیات این برنامه‌ها گفت؛ محفل شعر آیینی با حضور شعرای آیینی برپا می‌شود. گردشگری مهمانان خارجی تدارک دیده شده و اعزام مهمانان

از رفقای دوره کودکی و آن محله کسی هست که هنوز با او ارتباط داشته باشید، یا نه دور شده‌اید؟

نه، دور شده‌ام؛ کم و بیش...

اصلاً اهل دوستی‌های این‌طوری بودید؟

آره، چون اهل کوچه بودیم و مادر خدا را شکر می‌کرد که از خانه بیرون می‌رویم؛ چون طفلکی آن قدر کار داشت که اگر ما هم در خانه می‌ماندیم، خیلی روی اعصاب بودیم و انرژی می‌طلبیدیم. از صبح بیرون می‌زدیم و یک‌بند در حال دویدن و بازی‌کردن بودیم. ظهیر که می‌شد می‌آمدیم و یک ناهار مختصر می‌خوردیم و تا خود شب نوب کوچه ولو بودیم.

از آن رفقا کسی را در یاد دارید که اسم ببرید؟

آره، برادران جوانیان یادمه، چندتا برادر بودند که با هم رفیق بودیم. اسم مجید بندعلی در خاطرم هست. نوب دوره دیستان حجت زارع یادم هست که داداشش شهید شد. جعفر که را فامیلی او یادم نیست هم در خاطر دارم که از رفقای صمیمی آن دوران بودند.

الان این دوستان شما را می‌بینند و می‌گویند ایشان رفیق دوران بچگی ماست. دوست دارید این دوستان را دوباره ببینید؟

آره، چرا که نه. یک چندباری هم به محله قدیمی خودمون رفتم و سری زدم.

از چه زمانی آن محله نظام‌آباد رفتید؟

خیلی طولانی نیست، به گمانم از وقتی که به بلژیک رفتم. یعنی تا حدود سال ۱۳۹۰ آنجا زندگی می‌کردم و زمانی که از سفر برگشتم، جا را عوض کردم.

درخصوص علاقه به سینما می‌خواهم بدانم جزو افراد عشق فیلم بودید یا نه؟

آن زمان خیلی امکان دیدن فیلم برای‌مان فراهم نبود، چون VHS که ممنوع بود!

اولش بتاماسی یا همان فیلم‌های کوچک بود.

همین‌طور است و البته ما چون جزو بچه‌خوب‌ها بودیم، نمی‌رفتیم فیلم کرایه کنیم. مگر این‌که کسی فیلم کرایه می‌کرد و بعدش ما می‌رفتیم می‌نشستیم و هفت تا هشت فیلم را در عرض ۲۴ ساعت می‌دیدم. الان برای افراد غیرقابل‌تصور است. شما هم این‌طوری فیلم می‌دیدید، یعنی این کار را کرده بودید؟

شرایط ماکمی فرق می‌کرد. ما این امکان را در منزل داشتیم.

خیلی لاکچری بودید برای خودتان! اما ما می‌رفتیم و می‌نشستیم صبح تا شب و شب تا صبح فیلم می‌دیدیم. چون فیلم‌ها را اجاره کرده بودیم، می‌خواستیم شیره آن را بکشیم.

در دستگاه راهم باز می‌کردید و پنکه بگذارید که داغ نکند!

بله، اما من نوبی اون گروه‌ها خیلی فعال نبودم و سینما را از طریق محله فیلم لمس می‌کردم. یعنی از وقتی با محله فیلم آشنا شدم، محله فیلم می‌خواندم و سینما می‌رفتم. از دوره راهنمایی و زمانی که بالغ شدم و یاد گرفتم از محله خودمان بیرون بیایم، محله فیلم می‌خریدم و تحت تاثیر این محله می‌رفتم فیلم‌های روی پرده مثل فیلم «مشق شب» عباس کیارستمی را می‌دیدم. اولین بار به سینما آزادی در محله عباس‌آباد رفتم تا فیلم ببینم و تصور می‌کردم عباس‌آباد جایی بسیار عجیب و غریب و آخر تهران است. گمان می‌کردم آدم‌های اینجا خیلی خفن هستند و وقتی داخل سینما می‌روم نباید دست از پا خطا کنم که متوجه شونم من از محله دیگری آمدم‌ام. اولین فیلمی که دیدم و برایم عجیب و غریب بود، فیلم «مدرسه‌ای که می‌رفتیم» به کارگردانی داریوش مهرجویی بود.

ولی نرفتنید فیلم «کانی‌مانگا» را ببینید؟

خیلی نمی‌خواهم ادای روشنفکری دربیآورم اما چندان علاقه‌ای نداشتم. اما در مسجد فیلم را کی و امثالهم را نشان می‌دادند که آنها را هم دوست داشتم. ولی این را که در سن جهان عباس کیارستمی را کشف کرده بودم، خیلی دوست دارم.

سوالی که پیش می‌آید این که پیوند فکری کسی که محله

فیلم می‌خواند با مرتضی آوینی چگونه است؟

مرتضی آوینی که شهید شد، خیرش مثل یک بمب منفجر شد. من هیچ شناختی جز در حد این‌که نریشن‌های ایشان را روی

به اتاق تربت، ذیل همت ستاد بازسازی عتبات عالیات صورت می‌گیرد. در همین روز نشست ویژه بانوان در سالن استانداری استان کرمان با حضور بیش از ۱۰۰ بانو از سراسر کشور انجام می‌شود و این حضور ارزشمند بانوان، یکی از ویژگی‌های اجلاس امسال است. عباس‌نژاد یادآور شد؛ روضه‌های خانگی نیز با حضور پیرغلامان به‌ویژه در منازل خانواده شهدای حادثه تروربستی کرمان و شهدای شاخص استان برپا می‌شود.



# سکوتِ امروز، شرابِ

«جام‌پلاس» این هفته: فرازونشیب‌های زندگی حرفه‌ای «روز»

در گفت‌وگوی علی‌اکبر عبدال

برای من یک غول بود و باخودم فکر می‌کردم مگر می‌شود ما را در چنین روزنامه‌ای راه دهند. چون در آن سال هاهمه بزرگان فرهنگ و روزنامه‌نگاری در روزنامه کیهان قلم می‌زدند. به روزنامه کیهان رفتم و به همین سادگی در گروه ادب و هنر نشستم. یک آقای کارنر نشسته بود که سلام و علیک کردم و نامشان را پرسیدم که گفت؛ من حسین فتاحی هستم. از نویسندگان موفق امروز که من باورقی ایشان را در کیهان بچه‌ها می‌خواندم. آن شرایط خیلی برایم هیجان‌انگیز بود.

به نظر می‌رسد یکباره وسط کلبه آرزوهایت فرود آمده‌ای! همین‌طور است، چون به فاصله کمی آقای یونس شکرخواه و در مجموع کسانی که دوست‌شان داشتم و مطالب‌شان را می‌خواندم، نشسته بودند.

آن روزها چه سن و سالی داشتید؟

بعد دبلیوم دوران دانشگاه بود. ضمن این‌که خیلی برایم جذاب بود که در آن سن چنان فضایی را تجربه می‌کردم.

در آن سن واقعاً یونس شکرخواه را می‌شناختی؟

بله خب. سرمقاله‌های ایشان و گزارش‌های آقای فریدون صدیقی در کیهان معروف بود. در آن سن وقتی کیهان بچه‌ها

### برش

## خبری که با جاب

به من می‌گفتند طوری کنده شده‌ای که حرف مدیر را هم نمی‌خوانی. رسیده بودیم. یعنی به فرار داد نانوشت‌های که اوقبول می‌کرد. اما این آقا! موضوع را با این جزئیات بازگو می‌کنم. آقای پیمان جبلی، رئیس کنونی نوشتنم و گفتم لطفاً اجازه بدهید تا ما برویم. ایشان نامه را که خوانده بو وقت گذاشت و خیلی حرف زدیم و لطف هم داشتند. من گفتم آقای نهایتا گفتم اجازه بدهید من بروم و پشیمان نخواهید شد و ایشان اجازه برنامه‌سازی رفتم و برنامه «توقف ممنوع» را شروع کردم. توقف ممنوع او دیده‌نشد، چون یک‌بار در هفته پخش می‌شد و همان هم، چندین بار با این مشخصات وجود دارد. تجربه این برنامه را به «تهران ۲۰» آوردم و

روایت فتح گوش می‌کردیم، نداشتم. واقعیتش این است که از نریشن‌های آوینی خوشم نمی‌آمد و بیشتر نریشن‌های محمد نوری‌زاد را می‌پسندیدم ولی این ماجرا یک دفعه مثل بمب ترکید و ما را به او علاقه‌مند کرد. چرایش را هم نمی‌دانیم. البته آن زمان وضعیت ما این گونه بود که نشسته بودیم و هر موجی فرهنگ، کتاب، فیلم و موسیقی که می‌آمد مهرباش می‌شدیم.

نهایتا جریان آوینی کاری کرد که شلمچه خان بشوید و روزنامه هفته‌نامه‌هایی از جنس جبهه بخوانید؟

همه را می‌خواندم، ولی هیچ وقت هیچ علاقه‌ای به جریان شلمچه و مشاپهش نداشتم. طبیعی است که به فرهنگ جنگ و جبهه علاقه‌مند شده بودم اما علاقه من از همان جنس آقای آوینی بود و اصلاً به مدل مقابل آن دلبنسگی نداشتم.

آن دوره که امورتیتری فعال بود. کارهای از جنس نمایش، تئاتر و این‌گونه کارها می‌کردید؟

آره، در گروه‌های سرود و تئاتر بودیم اما اتفاقاً من خیلی خجالتی بودم و اعتماد به نفس زیادی نداشتم که بخوام لیدری کنم. اما حضورم خوب بود و هر زمان می‌رفتم، بچه‌ها کارم را دوست داشتند.

اگر به آن جریانی که اشاره کردید، علاقه‌مند نبودید، چگونه یکدفعه سر از روزنامه کیهان در آوردید؟

خیلی تصادفی. با دوستم فرید هوشین درنمایشگاه کتاب قدم می‌زدیم. آقای مرتضی سرهنکی در یکی از غرفه‌های نمایشگاه نشسته بود که فرید او را نشان داد و گفت این آقا را که می‌بینی، تلویزیون شنانش می‌دهد. تو که این‌قدر علاقه به نوشتن داری برو با او حرف بزن. رفتم و گفتم آقا من می‌نویسم! ایشان هم گفت خب بیادفترم در حوزه هنری که ببینم چی می‌نویسی او جقدر انسان مهربان، شریف و درجه‌یکی هستند ایشان. به‌دفترشان رفتم و نوشته‌هایم را نشان دادم. آقای سرهنکی نگاه‌ی کرد و گفت اینها را خودت می‌نویسی؟ گفتم آره. گفتم اصلاً باورم نمی‌شود. البته تصور می‌کنم این حرف را برای تشویق من گفتند. بعدش هم گفت؛ ببینم، دوست داری بروی روزنامه کیهان؟ آن زمان روزنامه کیهان



به فرهنگ جنگ و جبهه علاقه‌مند شدم. اما علاقه من از همان جنس آقای آوینی بود و اصلاً به مدل مقابل آن دلبنسگی نداشتم

### برش

## میراث

## «هگمتانه»

## ثبت جهانی شد

محوطه باستانی هگمتانه به عنوان بیست و هشتمین میراث ایرانی در فهرست میراث جهانی یونسکو به ثبت رسید.

علی دارابی که به منظور حضور در چهل‌وششمین نشست کمیته میراث جهانی یونسکو در دهلی‌نو، هندوستان در راس هیاتی عالی از وزارت میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی حضور دارد، گفت؛ محوطه باستانی هگمتانه با شواهدی بی‌نظیر از دوره ماد، هخامنشی، اشکانی و ساسانی با اجماع اعضای کمیته میراث جهانی یونسکو به ثبت جهانی رسید. معاون میراث فرهنگی کشور ادامه داد: در بررسی اولیه نهاد ارزیابی کمیته میراث جهانی (ایکوموس) پرونده پیشنهادی ایران با عنوان «هگمتانه و مرکز تاریخی همدان» که شامل دو بخش محوطه باستانی و بخش مرکز تاریخی شهر همدان بود، اصطلاحاً دیفر اعلام شده بود، از این رو با تدبیر معاونت میراث فرهنگی و اخذ مشورت‌های کارشناسی از متخصصان ذی‌ربط اصلاح راهبرد روایت تدوین پرونده پیشنهادی در دستورکار قرار گرفت و پس از رایزنی‌های فراوان با ثبت جهانی محوطه باستانی هگمتانه موافقت شد و این اثر به عنوان بیست‌وهشتمین میراث جهانی ایران به ثبت یونسکو رسید.



## قاب

## محمد معتمدی

## برای المپیک خواند

همزمان با برگزاری المپیک پاریس قطعه «ایران آسمانی» با آهنگسازی عماد توحیدی و خوانندگی محمد معتمدی منتشر شد. شاعر این قطعه محمد مهدی سیار و علی شجاعی تهیه‌کننده اثر است. عماد توحیدی و محمد معتمدی پیش از این نیز در خلق آثار ملی پرمخاطبی چون مژده باران، خاک گرم، برای ایران و حق هوها با یکدیگر همکاری داشته‌اند. آلبوم «عباروار» از این دو هنرمند مطرح نیز با بهره‌گیری از ده‌ها ساز کوبه‌ای و حضور شماری از هنرمندان داخلی و خارجی تولید شده‌که در مراحل نهایی چاپ و انتشار است.



موسیقی: عماد توحیدی

MUSIC / EMAD TOHIDI

شعر: مهدی سیار

LYRICS / MAHDI SAYAR

2024

★